بسم الله الرحمن الرحیم.

خبر واحد.

مقدمه.

فصل چهارمِ باب سنت، در ارتباط با بررسی حجیت خبر واحد است و به اعتراف محققين و صاحب‏نظران اين بحث از امهات مباحث اصوليه است و هيچ بحثى به پايه آن نمى‏رسد، به دليل اينكه در دوران غيبت تحصيل معظم احكام فقه از طريق همین خبر واحد امکان پذیر است؛ زیرا احكامی که به‏طور قطع و يقين براى ما معلوم است(از قبيل ضروريات دين و مذهب و يا امورى كه با خبر متواتر و يا خبر واحد مع القرينة القطعيه حاصل شده) بسیار اندک است؛ و لذا بحث از حجيّت «خبر واحد» از اهمّ مسائل علم اصول است و با اثبات حجيّت «خبر واحد» باب علمى نسبت به احكام، مفتوح و «انسداد باب علم» گشوده خواهد شد.

بیان چند نکته.

1- «خبر واحد» خبری است كه تعداد مخبرين آن به تعداد مخبرين خبر «متواتر» نرسد. بنابراین اگر مخبر خبر واحد حتی بيشتر از يك نفر باشد ولکن شرايط تواتر را دارا نباشد، از نظر اصطلاح علم اصول، «خبر واحد» مى‏باشد.

2- «خبر واحد» اگر با كمك قرينه افاده قطع و يقين نماید، از محل بحث(که آيا خبر واحد حجّت است يا نه؟) بيرون خواهد بود چه آنكه حجيّت قطع و علم، ذاتى مى‏باشد و نياز بدليل ندارد.

3- «خبر واحدى» كه با كمك قرينه مفيد اطمينان(كه مرحله پايين‏تر از قطع و بالاتر از ظنّ است) باشد، داخل در محل بحث و حجيّت آن همانند خبر واحدى كه مجرد از هر‏گونه قرائنى است مورد نزاع و خلاف خواهد بود.

4- راجع به حجيّت و عدم حجيّت «خبر واحد» نزاع و خلاف عظيم و بسيار مهم، بين علماى علم اصول واقع شده است؛ اما در حقيقت نزاع اصلی در اين است كه آيا دليل قطعى و علمى براى حجيّت «خبر واحد» داريم يا خير؟ چه‌آنکه همگان قبول دارند كه اگر با دليل قطعى، حجيّت «خبر واحد» ثابت نشود، خبر واحد بما هو خبر واحد(كه مفيد ظن شخصى و يا ظن نوعى مى‏باشد) هيچ‏گونه اعتبارى ندارد، زیرا ما قبلا گفتیم که «ظن» فى‌نفسه حجيّت ندارد(و لا يغنى من الحقّ شيئا).

بنابراين قائلين به حجيّت «خبر واحد» كسانى هستند كه بوجود دلايل قطعى بر حجيّت «خبر واحد» اعتقاد دارند و منكرين حجيّت «خبر واحد» كسانى مى‏باشند كه بوجود دلايل قطعى بر حجيّت «خبر واحد» اعتقاد ندارند، به عبارت واضح‏تر:

آنهايى كه خبر واحد را حجّت مى‏دانند بايد دليل قطعى از كتاب و سنّت و اجماع و عقل براى حجيّت خبر واحد ارائه نمايند که اگر این دليل قطعى بر حجيّت خبر واحد ثابت گرديد، عمل برطبق خبر واحد، در واقع عمل برطبق علم خواهد بود؛ اما اگر دليل و يا دلايل قطعى معرفى ننمايند، حجيّت خبر واحد به اثبات نمى‏رسد.

5-راجع به حجيّت و عدم حجيّت خبر واحد اقوال‏ زیادی مطرح گردیده از جمله:

یک: عدم حجیت خبر واحد مطلقا. این قول به مرحوم سیدمرتضی و من‌تبعه نسبت داده شده، لکن از زمان مرحوم ابن‌ادریس[[1]](#footnote-1) به بعد قائلی ندارد.

دو: حجیت مطلق اخبار واحد کتب اربعه([استبصار، كافى، من‌لايحضره الفقيه و تهذيب](http://wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%AA%D8%A8_%D8%A7%D8%B1%D8%A8%D8%B9%D9%87_%D8%B4%DB%8C%D8%B9%D9%87)). این قول به بعض از اخباریین نسبت داده شده است.

سه: حجیت همه اخبار و روايات مذكور در کتب اربعه به استثناى اخبارى كه مخالف فتواى مشهور از علما باشد.

چهار: حجیت همه اخبار و روايات مذكور در کتب اربعه به شرط عمل اصحاب برطبق مفاد آنها.

پنج: فقط اخباری كه راوى آنها داراى صفت عدالت باشد حجت است، کمااینکه بعضی قائلند اگر راوی ثقه هم باشد برای حجیت کفایت می‌کند.

شش: بعضى‏ها گفته‏اند كه معيار در حجيّت خبر واحد آن است كه ظنّ بصدور روايت‏ از امام(علیه‌السلام) براى ما حاصل شود و در راوى صفت عدالت و وثاقت شرط نمى‏باشد.

6-مرحوم مظفر می‌فرماید غرض و هدف اصلى ما آن است كه مى‏خواهيم حجيّت خبر واحد را از باب ظنّ خاصّ و فى الجملة ثابت نماييم(در مقابل كسانى كه بطور كلى حجيّت «خبر واحد» را نفى مى‏كنند). بنابراين اولا ادلّه حجيّت خبر واحد را بررسى و سپس اندازه و حدود دلالت آن‏ها را مورد توجّه قرار خواهيم داد.

**ادله حجیت خبر واحد از قرآن.**

نکته.

قبل از ورود در بحث ادله حجیت خبر واحد از قرآن مرحوم مصنف اشكال و توهّمى را پاسخ مى‏دهد که ما حصل اشکال و جواب این است:

اشکال: آياتی که مورد استدلال(بر حجیت خبر واحد) قرار گرفته، اگرچه از نظر «صدور» قطعى مى‏باشند، ولكن از نظر «دلالت» ظنّى هستند، و ما می‌خواهیم با دلالت این آیات(ظنی‌الدلالة)، حجيّت خبر واحد را اثبات ‏نماييم، و این یعنی پشتوانه یک دلیل ظنی، یک دلیل ظنی دیگر باشد، و حال آنکه ما گفتیم که دلیل ظنی زمانی حجت است که پشتوانه‌اش یک دلیل قطعی باشد.

خلاصه پاسخ آن است که اگرچه «ظواهر آيات» ظنّى مى‏باشد و لكن ما در ادلّه حجيّت ظواهر(كه در باب خامس بحثش خواهد آمد) ثابت خواهیم کرد که این ظواهر قطعى مى‏باشند. بنابراين دليل حجيّت خبر واحد «ظواهر آيات» است و دليل حجيّت «ظواهر آيات» قطعى مى‏باشد. به عبارت ديگر دليل دليل حجيّت خبر واحد، قطعى مى‏باشند و اشكال مزبور وارد نخواهد بود.

**الآية الاولى- آية النبأ.**

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى‏ ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ[[2]](#footnote-2).

ترجمه: اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد هرگاه فاسقى براى شما خبر آورد بر شما واجب است تبين و تثبت و تحقيق كنيد و بترسيد از اينكه اصابت كنيد قومى را از روى جهالت و در نتيجه بر كارى كه كرده‏ايد پشيمان شويد.

مرحوم طبرسى در تفسير مجمع البيان شأن نزول آيه را چنين بيان نموده است: آيه مزبور در مورد وليد بن عقبه نازل شده است زمانی که پیامبر(صلی‎الله‎علیه‎وآله) جهت دريافت زکات از بنى مصطلق «وليد» را به نزد آن‏ها فرستاد، هنگامى كه مردم قبيله مطلع شدند كه نماينده رسول خدا به سمت آنها مى‏آيد بسيار خوشحال شده و از منازل به عنوان استقبال از وليد بيرون آمدند، لکن وليد به جهت سابقه عداوت و دشمنى ديرينه‌ای که از زمان جاهليت با بنى مصطلق داشت گمان برد كه آن‏ها قصد كشتن او را دارند، و بلافاصله به خدمت پیامبر مراجعت نمود و خبر داد كه بنى مصطلق از پرداخت صدقاتشان ممانعت كردند. پیامبر سخت برآشفته شده و تصميم گرفتند كه نسبت به آن‏ها عكس‏العملى نشان بدهند، در صورتى كه ماجرا آن چنان نبود كه وليد گزارش نموده بود؛ در اینجا بود که این آيه مباركه بر پیامبر نازل شد.

**نسبت به اين آيه شريفه از دو جهت استدلال شده:**

1- از جهت مفهوم وصف 2- از جهت مفهوم شرط.

مرحوم مظفّر نظر بر اينكه مفهوم داشتن جمله وصفيّه را قبول ندارند مى‏فرمايد در رابطه با اثبات حجيّت خبر واحد تنها استدلال به آيه از جهت مفهوم شرط كافى است و نيازى به (استدلال به آيه از جهت مفهوم وصف نیست).

مرحوم مظفر قبل از ورود در اصل استدلال به آيه نبأ، مقدمتاً به تشريح واژه‏هاى آيه مى‏پردازند.

1- «التّبيّن» که داراى دو معنا است:

الف: «تبيّن» مصدر است به معناى «ظهور و ظاهر شدن» است و فعل آن كه «تبيّن» است، لازم مى‏باشد و تنها به فاعل اكتفا مى‏نمايد، مثلا گفته می‌شود «تبيّن الشّى‏ء» يعنى واضح و آشكار شد، در دو آيه ذيل فعل (يتبيّن) فعل لازم است و به معناى (ظاهر مى‏شود) بكار رفته است، سوره بقره آيه 184 (... كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ...) و (سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ شَهِيدٌ).

ب: معناى دوّم "تبيّن" علم پيدا كردن به شى‏ء است و متعدّى مى‏باشد مثلا وقتی گفته میشود: تبيّنت الشّى‏ء، به این معناست که علم به آن شى‏ء را پيدا كردم. و گاهى به معناى طلب علم به آن شى‏ء مى‏باشد (او التّصدّى للعلم به و طلبه) مى‏گويند: "تبيّنت الشّى‏ء" يعنى تصديت للعلم به و طلبه، يعنى طلب علم به آن شى‏ء را به عهده گرفتم.

(و على المعنى الثّانى و هو التّصدّى) بنابراين معناى دوّم «تبيّن» كه «طلب علم» باشد، معناى تثبّت و تأنّى و ثبات و آرامش و همه جوانب قضيّه را در نظر داشتن، است، و تحصيل علم، صبر و حوصله و ثبات و تأنّى را لازم دارد، چنانچه در سوره نساء آيه 94 مى‏فرمايد: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى‏ إِلَيْكُمُ السَّلامَ ...) «اى اهل ايمان چون در راه خدا بيرون رويد تحقيق كنيد و ثبات و استقرار را حفظ نماييد و به كسى كه اظهار صلح و اسلام مى‏كند نگوييد: مسلمان نيستى ...»

بنابراين در آيه «نبأ» «تبيّنوا» به معناى (تثبّتوا) مى‏باشد و تبيّن و «تثبّت» متقاربان هستند و حتى در خود آيه «نبأ» بعضى از مفسّرين جاى (تبيّنوا)، (تثبّتوا) قرائت نموده‏اند.

2- «أن تصيبوا قوما بجهالة» اكثر مفسّرين و بعضى از اصوليّين معتقدند: كه جمله أن تصيبوا جمله مستأنفه است يعنى در مقام بيان علت و انگيزه حكم بوجوب «تبيّن» مى‏باشد و لذا مفعول (فتبيّنوا) بايد در تقدير باشد مانند «صدقه» و «كذبه» و همچنين ادات تعليل مانند: (ل) و يا (لئلّا) و يا (خشية) و (حذرا) ايضا بايد در تقدير باشد تا علت بودن (أن تصيبوا) محرز شود و معناى آيه اين‏چنين خواهد بود: (ان جاءكم فاسق بنبإ فتبيّنوا صدقه و كذبه لئلّا أن تصيبوا قوما بجهالة ...)

«اگر فاسقى براى شما خبر بياورد بايد از صدق و كذب آن تبيّن كنيد تا قومى را به‏ رنج و زحمت نياندازيد».

مرحوم مظفّر نظريه مزبور را مردود دانسته و مى‏فرمايد: آنچه كه سياق و قواعد عربى اقتضا دارد آن است كه جمله (أن تصيبوا) مفعول براى (فتبيّنوا) مى‏باشد. فيكون معناه فتثبّتوا و احذروا اصابة قوم بجهالة، «فتبيّنوا» به معناى «فتثبّتوا» مى‏باشد و «احذروا» از خود (فتثبّتوا) استفاده می‌شود.

بنابراين فتثبّتوا فعل و فاعل است و «أن تصيبوا»، «ان» مصدريّه تصيبوا را به «اصابة» تأويل مى‏برد و «مفعول‌به» خواهد بود و معناى آيه چنين مى‏شود: فتثبّتوا و احذروا اصابة قوم بجهالة، اگر فاسقى خبر آورد در آگاهى پيدا كردن و تحصيل علم به آن آهسته گام برداريد و از اصابت و برخورد با قومى از روى جهالت، حذر نماييد، و ظاهر كلام آن است كه فتبيّنوا أن تصيبوا قوما بجهالة كنايه از عدم حجيّت خبر فاسق است يعنى مسئله وجوب تبيّن ملزوم است و لازم آن عدم حجيّت خبر فاسق مى‏باشد، چه آنكه اگر خبر فاسق حجّت بود دعوت به حذر و دورى جستن از «اصابة قوم بجهالة» در موقع عمل كردن بخبر فاسق و سپس وقوع در ندامت، معنا و مفهوم نداشت.

3- «الجهالة» جهالة يا اسم مصدر است كه از جهل اشتقاق يافته و يا مصدر ثانى براى جهل است (جهل يجهل جهلا و جهالة) به معناى نادانى.

اهل لغت جهالت را به كارى كه از روى نادانى انجام مى‏شود معنا كرده‏اند جهالة در نقطه مقابل علم مى‏باشد و تقابل بين جهالت و علم را از باب تقابل بين ضدّين و يا از باب تقابل بين نقيضين معرّفى نموده‏اند، و لكن تعبير صحيح در مورد آن‏ها اين است كه تقابل آنها تقابل عدم و ملكه است.

مرحوم مظفّر مى‏فرمايد: تفسير مذكور براى جهالة مورد قبول نمى‏باشد و بلكه مراد از جهالت در آيه به معناى «سفاهت» و عمل غير عاقلانه است كه لازمه عادى آن عدم اصابت با واقع و حق، مى‏باشد، از نظر لغت عرب جهل و جهالت در نقطه مقابل عقل است كه گاهى انسان كار عاقلانه انجام مى‏دهد و گاهى كار غير عالمانه را مرتكب مى‏شود، و شاهد کلام ما آناست که در روايات هم جهل در مقابل عقل قرار داده شده است.

بنابراین جهل و جهالة به معناى كار سفيهانه مى‏باشد نه به معناى عدم علم، فيكون معنى الجهالة ان تفعل فعلا بغير حكمة و تعقّل و رويّة.

**استدلال به آیه:**

پس از تشريح الفاظ و لغات آيه استدلال به آيه مبتنى بر مفهوم جمله شرطيّه، اين‏چنين خواهد بود: از آيه مباركه استفاده مى‏شود كه از شأن و منزلت مطلق خبر آن است كه مردم طبق سيره و روش هميشگى خود، به آن عمل مى‏كنند و اگر چنين نبود (كه مردم به مطلق خبر عمل مى‏كنند) نهى از عمل به خبر فاسق بخاطر فسقش، معنا نداشت و از اينكه خداوند از عمل به خبر فاسق نهى فرموده است كاملا معلوم مى‏شود كه سيره و بناى مردم بر عمل كردن به مطلق خبر بوده است و لذا خداوند در آيه مورد بحث از مؤمنين خواسته است كه دقت نظر داشته باشند و به خبرى عمل نكنند و اگر فاسقى براى آنها خبرى را بياورد نبايد عمل كنند و بلكه در خبر فاسق تبيّن نمايند و از اينكه قومى را برنج بيندازند و عمل سفيهانه داشته باشند، حذر نمايند؛ بنابراین آیه مباركه بحسب مفهوم شرط، دلالت دارد بر اينكه در خبر عادل حذر از اصابت قوم بجهالة واجب نمى‏باشد و سرانجام حجيّت خبر عادل ثابت مى‏شود يعنى در خبر فاسق تبيّن لازم است و در خبر عادل چيزهاى كه در خبر فاسق است وجود ندارد و لذا تبيّن لازم نخواهد بود و به مفهوم جمله شرطيّه حجيّت خبر عادل باثبات مى‏رسد.

قال (و الظاهر ان بهذا البيان للآية يرتفع كثير من الشّكوك...) مرحوم مظفر در پایان میفرمایند: با این بیان ما بسیاری از اشکالاتی که بر آیه وارد گردیده مرتفع می‌گردد. به دو مورد از این اشکاتلات و پاسخ آن توجه فرمایید:

اشكال اوّل: در مبحث مفاهيم بيان گرديد كه جمله شرطيّه زمانى مفهوم دارد كه وجود جزا از نظر عقلى متوقّف بر شرط نباشد مثلا (إن جاءك زيد فاكرمه) اكرام از نظر عقلى متوقّف بر آمدن نمى‏باشد چه آنكه اگر زيد نيايد از نظر عقلى وجود اكرام قابل تصوّر است، و اما در مثل (ان رزقت ولدا فاختنه) «اگر خدا پسرى عطا كرد بايد ختنه كنى» در اين مثال وجود (ختنه) بر وجود شرط (كه پسر داشتن باشد) توقّف دارد يعنى با نبود شرط (پسر داشتن) وجود (ختنه) قابل تصوّر نمى‏باشد.

جمله شرطيّه مثال دوّم بالاتفاق مفهوم ندارد، در آيه مورد بحث جمله شرطيّه از قبيل مثال دوّم است: (نبأ فاسق) شرط مى‏باشد و «وجوب تبيّن» جزا مى‏باشد و موضوع جزا نبأ فاسق است اگر (نبأ فاسق) منتفى شود وجوب تبيّن اصلا قابل تصوّر نمى‏باشد چه‌آنكه نبأ عادل شى‏ء بيگانه از نبأ فاسق است مانند جمله ان رزقت ولدا فاختنه مفهوم ندارد.

پاسخ: در آيه مورد بحث شرط و موضوع حكم دو چيز است: اول: دوم: الآتي به فاسقا يعنى خبرى كه آورنده آن فاسق باشد، تبيّن لازم دارد و اين جمله همانند (إن جاءك زيد فاكرمه) مفهوم دارد و مفهوم آن اين است: خبرى كه آورنده آن عادل باشد تبيّن لازم ندارد.

اشكال دوّم: برفرضى كه جمله شرطيّه در آيه «نبأ» داراى مفهوم باشد، ولى ذيل آيه مانع از مفهوم داشتن مى‏شود، ذيل آيه‏ (أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ) اين تعليل عموميّت دارد و مى‏گويد: بخبر فاسق عمل نكنيد به علت آنكه احتمال وقوع در مفسده و ندامت موجود است و اين احتمال در مورد عمل كردن بخبر عادل هم موجود است و تبيّن لازم دارد؛ و يا به عبارت ديگر مفهوم آيه مى‏گويد خبر عادل حجّت است و تبيّن نمى‏خواهد و عموم تعليل مى‏گويد خبر عادل تبيّن لازم دارد و حجّت نمى‏باشد عموم تعليل منطوق است و بر مفهوم صدر آيه مقدّم خواهد بود.

پاسخ: اولا بنا بر تفسير استاد مظفّر جمله (أن تصيبوا) علت نمى‏باشد و بلكه «مفعول‌به» خواهد بود و ثانيا برفرضى كه جمله (أن تصيبوا) علت باشد در عين حال شامل خبر عادل نمى‏شود چه آنكه جهالة به معناى عمل سفيهانه است و عمل كردن به خبر عادل عاقلانه است و سفيهانه نمى‏باشد.

**آیه دوم: آیه نفر.**

وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ توبه123

ترجمه: شايسته نيست، مؤمنان همگى كوچ كند پس چرا از هر گروهى طايفه‏اى از آنان كوچ نمى‏كنند تا در دين خدا آگاهى و بصيرت پيدا كنند و به هنگام بازگشت به سوى قوم خويش آنها را انذار نمايند تا آنان بترسند و خوددارى كنند.

مرحوم مظفّر مى‏فرمايند استدلال به آيه نفر، براى اثبات حجيّت «خبر واحد» به بيان چند مطلب بستگى دارد كه با بررسى آنها، استدلال به آيه واضح و روشن خواهد شد.

مطلب اوّل: بايد توجّه داشت كه مراد از (نفر) خروج براى طلب علم است و اين ‏مطلب از جمله (ليتفقّهوا فى الدّين) که در ذیل آیه آمده استفاده مى‏شود و وقوع آيه در سیاق آیات جهاد نمى‏تواند قرينه باشد بر اينكه مراد از (نفر) خروج الى الجهاد ‏است، چه آنكه قرينه بودن ذيل آيه مقدّم است بر سیاق.

مطلب دوم: بعد از اینکه ثابت گردید که آیه در مقام بیان تفقه در دین است صدر آيه‏(وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لینفروا کافة) در مقام بیان این مطلب است كه كوچ كردن همه مؤمنين جهت تفقّه و فراگيرى احكام از رسول اللّه، واجب نمى‏باشد.

مطلب سوم: جمله‏ (ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لینفروا کافة) اگر مراد جمله انشايى باشد، آيه شريفه در مقام انشا و جعل نفى‌الوجوب خواهد بود، يعنى بالمطابقه مى‏گويد: نفر بر جميع واجب نيست. و اگر مراد جمله خبريه باشد اين قسمت از آيه بالمطابقه در مقام اخبار از يك واقعيت است و آن اينكه مؤمنان همگى كوچ نخواهند كرد و چنين كارى محقق نخواهد شد(حال يا به علت دشوارى و يا به خاطر استحاله عادى آن) آن‏گاه به دلالت التزاميه دلالت مى‏كند بر اينكه نفر الجميع ليس بواجب لتعذر او لتعسره، و على‌كل‌حال چه جمله خبريه باشد و چه انشائيه دلالت مى‏كند بر اينكه نفر بر جميع واجب نيست، منتهى اگر انشائيه باشد بالمطابقه و اگر خبريه باشد بالملازمه بر عدم جعل وجوب دلالت دارد.

اشکال: وظيفه شارع اين نيست که جعل عدم الوجوب یا حرمت نماید، زیرا اصل اولی در هر شیئی اباحه است.پس شما چگونه مى‏فرماييد: شارع در اين جمله نفى وجوب را كه يك امر عدمى و مطابق اصل است جعل نموده؟ اين با مقام شارع نمى‏سازد؟

پاسخ: در دو مورد شارع مقدس میتواند جعل عدم الوجوب ‏كند:

اول: در مقام دفع توهم، يعنى مخاطب احتمال مى‏دهد كه فلان كار در حق او واجب باشد.

دوم. در مقام دفع اعتقاد، يعنى مخاطب به اشتباه و جهل مركب عقيده دارد كه فلان امر واجب است، در اينجا شارع مقدس براى دفع اين احتمال يا اين اعتقاد غلط مى‏فرمايد: فلان كار واجب نيست.

حال در ما نحن فيه نیز شارع مقدس برای دفع اعتقاد به وجوب نفر همگانی این بیان را فرموده تا این اعتقاد باطل مرتفع گردد. چه‌آنکه ممکن است بعضی گمان کنند که چون بر هر مكلفى معرفت و تعلم احكام واجب به نحو علم و یقین لازم است و از طرفی هم تنها راه تحصيل يقين رسيدن به محضر خود رسول الله صلّى‌اللّه‎عليه‎وآله وگرفتن حكم از زبان ایشان است، پس كوچ نمودن به مدينه(براى تحصيل علم و يقين نسبت به احكام دين) بر همه واجب است. فلذا شارع مقدس با این بیان اين پندار غلط را دفع نموده است.

مطلب چهارم: علی‌ای‌حال، حال که از يك طرف تحصيل علم و تفقّه در دين بر مؤمنين واجب است و از طرفی هم کوچ همگانی استحاله و يا معذوريّت دارد(و صدر آيه هم وجوب نفر همه را نفى نموده است) پس راه حل چيست و چه بايد كرد؟

پس خلاصه مطالب تا اینجا آیه این شد که:

1. تعلم و معرفت دين عقلا واجب است.

2. اين تعلم بايد يقينى باشد و نه ظنى و حدسى.

3. تنها راه تحصيل معرفت يقينى آن است كه مسلمانان به مدينه بروند و از حضور پيامبر شفاها احكام دين را بگيرند.

4. نفر الجميع عملى نيست لتعذره او تعسره.

5. چون جميع ممكن نيست شرع مقدس تخفيف داده و اين وجوب نفر را از دوش عموم برداشته است، ولى اين بدان معنا نيست كه پس اصل وجوب تعلم منتفى است و بر هيچ‏كس‏ كوچ كردن واجب نيست ،زیرا الضرورات تتقدر بقدرها یعنی تعسر و تعذر موجب شد کوچ بر همه واجب نباشد، نه اينكه بر هيچ‏كس واجب نباشد. به عبارت منطقى، آیه در مقام نفى ايجاب كلى است نه اثبات سلب كلى.

مطلب پنجم: در قسمت دوم آیه(فلولا نفر من کل فرقة طائفه...) شارع مقدس در مقام بیان راه حل است، فلذا میفرماید فلولا نفر... که این جمله با فاء تفریع آغاز میشود.

راه‌حلی که شارع ارائه میفرماید این است: حال كه همه نمى‏توانند كوچ كنند، پس بايد از هر فرقه‏اى يك طايفه‌ای كوچ كنند و به مدينه بروند و احكام دين را بياموزند، سپس به ميان قوم خود برگردند و آموخته‏هاى خويش را در ميان مسلمين نشر دهند تا آنها نيز با دستورات دين آشنا شوند، اين بهترين راه، بلكه تنها راه نيل به مطلوب و آشنايى با وظايف دينيه است.

به عبارت دیگر همان‏طورى كه آشنا شدن مؤمنين با احكام شرعى و فقهى به‏طور شفاهى و يقينى مورد رضاى اللّه مى‏باشد، آشنا شدن آنان بطور غير مستقيم و بالواسطه و با خبر دادن مخبر صادق و عادل ايضا مورد رضاى اللّه خواهد بود.

بنابراين آيه مباركه با صدر و ذيلش يك امر عقلى را ثابت مى‏نمايد و آن اينكه معرفت احكام اللّه واجب است و زمانى كه براى تك‏تك مؤمنين معرفت يقينى احكام متعذّر بشود، خداوند اجازه داده است كه عدّه‏اى براى يادگيرى احكام اقدام نمايند و اقدام عدّه‏اى از مؤمنين جهت آشنا شدن به حلال و حرام از باب واجب كفائى مى‏باشد و سرانجام به اين نتيجه مى‏رسيم كه لازمه تشريع نفر عدّه‏اى از مؤمنين، آن است كه قول آن‏ها براى ديگران حجّت باشد و الّا اگر قول آنها برفرضى كه افاده علم و يقين ندارد، حجّت نباشد، تشريع(نفر عدّه‏اى از مؤمنين) لغو و بیهوده خواهد بود.

مطلب ششم: مرحوم مظفر می‌فرمایند: اگرچه حجیت اخبار نافرین متوقف بر اثبات وجوب نفر نیست، بلکه با رخصت هم حجیت ثابت میگردد(چه آنکه‌ بدون آن، رخصت لغو است) لکن ما با سه شاهد قائل به حجیت نفر میگردیم:

1.لولای تحضیضه که وقتی بر سر فعل ماضی وارد میشود دلالت بر توبیخ دارد. لولا نفر یعنی چرا نباید عده‎ای نفر کنند، که منظور این است که باید حتما عده‎ای نفر کنند.

2.غایت نفر حذر است و حذر عقلاً واجب است فلذا خود نفر هم از باب طریقیت واجب است.

3. اصل تعلّم واجب عقلى است و اگر تفقّه فردفرد از مؤمنين متعذّر باشد بحكم عقل و بطور واجب كفائى تفقّه عدّه‏اى از هر گروه واجب خواهد بود.

والحاصل: از مجموع آيه شريفه نفر كه در آغاز وجوب نفر جميع را نفى نموده و در ادامه آن به وجوب نفر طايفه اكتفا نموده ما استنباط مى‏كنيم كه اين نقل احکام دینی طايفه در حق ديگران حجت است، اگرچه اين نقل و گزارش يقين‏آور هم نباشد، يعنى به سرحد تواتر نرسد، به دليل اينكه آيه شريفه فرموده است: لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ‏ و اين مطلق است؛ يعنى «لينذروا» مقيد نشده به اينكه باید يقين‏آور باشد، بلکه انذار به گونه ظنى را هم شامل می‌شود، و به دنبال آن قبول انذار را هم مطلق آورده، يعنى مقيد نكرده به اينكه اگر انذار در حد تواتر بود قبول واجب است، بلكه مطلق آورده پس معلوم مى‏شود كه نقل طايفه نسبت به احكام خدا حجت است و لو مستلزم يقين به‏ حكم نباشد، بلكه خبر واحد باشد وگرنه اين تدبير شارع لغو و عبث بود.

مطلب هفتم: از آنچه گفتیم ثابت گردید که استدلال به اين آيه براى حجيت خبر واحد، متوقف بر اثبات وجوب حذر عند الانذار نیست، يعنى لازم نیست اول ثابت گردد كه حذر بر مردم واجب است تا از اين راه حجيت خبر طايفه كشف گردد، بلكه به نظر ما قضيه برعكس است؛ يعنى استنباط وجوب حذر از آيه موقوف است بر اثبات حجيت قول طايفه، يعنى از راه اينكه شارع قول اين‏ها را حجت كرده ما استنباط مى‏كنيم وجوب حذر را؛ زيرا اگر حذر واجب نبود اين تشريع و جعل حجيت لغو و عبث بود.

مطلب هشتم: اگر اشکال شود که در آيه، كلمه طائفة سه نفر و بالاتر از آن را شامل مى‏شود و بحث ما در حجيّت خبر واحد است و حجيّت اخبار طائفة حجيّت خبر واحد را شامل نمى‏شود؛ ما پاسخ می‎دهیم که: از آيه استفاده نمى‏شود كه در موقع مراجعت، لازم است که نافرين دسته‏جمعى احكام را براى قومشان خبر بدهند، بلكه انذار طايفه به دو صورت محقق مى‏شود: اول: انذار مجموع الطائفة بما هو مجموع. دوم: انذار به نحو انفرادی و جداگانه؛ حال آيه شريفه اطلاق دارد و شامل هر دو قسم مى‏گردد، و ازقضا اين احتمال ثانى اقوى است؛ زيرا موافق با عادت عقلاست‏.

تنبیه.

از نظر مرحوم مظفّر کمااینکه آيه نفر، بر حجيّت خبر واحد دلالت دارد، بر حجيّت فتواى مجتهد براى مقلّدين، نیز دلالت دارد، به اين نحو که: كلمه تفقّه عامّ است و شامل مجتهد نیز مى‏شود، چه‎آنكه تفقّه مجتهد با تفقّه مورد آيه از نظر مفهوم باهم متّحدند و تنها از نظر مصداق با هم تفاوت دارند، یعنی در زمان معصومین اگر شخص مستقيما احكام را از معصوم(علیه‎السلام) می‌شنید و از طريق شفاهى نسبت به احكام، آگاهى پيدا می‌نمود به «معرفت» آن شخص نسبت به احكام تفقّه و به خود آن شخص فقيه مى‌گفتند، اين نحوه از تفقّه احتياج به اجتهاد و دقّت نظر خاصی نداشت و مورد آيه نفر هم همين نوع از تفقّه، مى‏باشد اما مصداق ديگر براى «تفقّه» و «فقيه» آن است كه شخص در زمان غيبت از وطن خود به حوزه‏هاى علميه مهاجرت كند و فقيه در دين شود و قدرت استنباط پيدا كند سپس به دیار خود برگردد و ميان قوم خويش و براى آنان فتوا دهد.

بنابراین با تمسک به اطلاق آیه نفر، «تفقّه» چه به معنای اول چه به معنای دوم واجب است و وقتی تفقه واجب بود، باید قول فقیه هم برای مقلدینشان حجت باشد(والا لزم لغویت وجوب تفقه در دین).

**آيه سوم: آيه حرمت كتمان‏.**

سومين آيه‏اى كه براى حجيت خبر واحد بدان استدلال شده عبارت است از آيه كريمه حرمة كتمان، جایی که خداوند متعال در سوره بقره آيه 159 مى‏فرمايد: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى‏ مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ؛ ترجمه: «كسانى كه نشانه‏هاى روشن و رهنمودى را كه فروفرستاديم، بعد از آنكه آن را براى مردم در كتاب توضيح داده‏ايم، نهفته مى‏دارند، آنان را خدا لعنت مى‏كند و همه لعن‏كنندگان نيز آنها را لعن و نفرين مى‏نمايند.»

نحوه استدلال به اين آيه شبيه استدلال به آيه نفر است. از آنجا كه خداى متعال كتمان بيّنات و هدايت را حرام كرده است، پذيرش سخن كسى كه آنها را براى مردم اظهار و بيان مى‏كند واجب خواهد بود، اگرچه آن بيان‏كننده يك نفر باشد و سخنش يقين‏آور نباشد؛ وگرنه اگر سخن وى مطلقا حجت نباشد، تحريم كتمان لغو و بى‏ثمر خواهد بود.

حاصل آنكه: ميان وجوب اظهار و وجوب پذيرش در اينجا يك ملازمه عقلى برقرار است، وگرنه وجوب اظهار لغو و بى‏ثمر مى‏باشد.

و چون وجوب اظهار مشروط به آن نشده كه علم‏آور باشد لازمه‏اش- كه وجوب پذيرش است- نيز ناگزير بايد مطلق و غير مشروط به علم‏آور بودن باشد.

پاسخ مرحوم مظفر از این آیه.

مرحوم مظفر می‌فرمایند: انصاف آن است كه استدلال به اين آيه كريمه تامّ نيست، بلكه بايد گفت: هيچ ارتباطى با بحث مقام ندارد. زيرا محلّ بحث ما- يعنى حجيت خبر واحد- جايى است كه خبردهنده چيزى را كه آشكار نيست اظهار مى‏دارد و احكامى را كه آموخته و ديگران از آن بى‏خبرند مى‏آموزاند، چنان‏كه در آيه نفر بود. در اين فرض است كه وجوب تعليم و اظهار، مستلزم وجوب پذيرش آن بر ديگران است، وگرنه وجوب تعليم و اظهار، لغو مى‏باشد. اما اين آيه در مورد كتمان و نهفته داشتن چيزى است كه براى همه مردم روشن و آشكار است، چون مى‏فرمايد: «مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتابِ»، نه اظهار آنچه بر ديگران پوشيده و پنهان است.

به عبارت دیگر ما در آیه نفر گفتیم: بحث ما در باب حجيت خبر در مواردى است كه مطلبى بر ديگران مخفى است و بدون اظهار مخبر، روشن نمى‏شود، لذا اگر بر مخبرين انذار واجب شد بر سامعين هم قبول كردن و حذر واجب است وگرنه وجوب انذار لغو خواهد بود، و مورد آيه نفر يك چنين موردى است، ولى مورد آيه كتمان آنجاست كه مطلبى خودش ظاهر و هويداست و چنين مطلب ظاهرى را نبايد كتمان كرد تا به گوش ديگران هم برسد، یعنی همین مقدار که کتمان نشود مطلب به گوش دیگران میرسد، و برایشان روشن میشود، فلذا ملازمه‌ای بین وجوب اظهار و وجوب قبول نیست.

نتیجه مباحث استدلال به آیات این شد که: از مجموعه آياتى كه براى حجيت خبر واحد بدان‏ها استدلال شده تنها دو آيه مورد قبول مصنف واقع شد: اول: آيه نبأ كه مقدار دلالت آن خصوص خبر عادل بود و دوم آيه نفر كه اطلاق داشت و حجيت خبر واحد را على‌الاطلاق ثابت مى‏نمود و مقيد به اینکه مخبر عادل باشد يا نه، موثق باشد يا نه، نبود ولكن اطلاق اين آيه با تقييد آيه نبأ، مقید می‌گردد.

هذا تمام الکلام در استدلال به آیات برای اثبات حجیت خبر واحد[[3]](#footnote-3).

1. [ابن‌ ادریس حلّی](http://wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%A8%D9%86%E2%80%8C%D8%A7%D8%AF%D8%B1%DB%8C%D8%B3_%D8%AD%D9%84%DB%8C)، فقیه مهم و تأثیرگذار امامی در قرن ششم می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. حجرات 6‏ [↑](#footnote-ref-2)
3. مخفی نماند که علاوه بر سه آيه مذكور دو آيه ديگر هم هست كه برخی از اصوليين براى حجيت خبر واحد بدانها استدلال كرده‏اند، ولى به عقيده مرحوم مظفر استدلال به آن آيات هم مثل استدلال به‏ آيه كتمان ناتمام است و آنها عبارت‏اند از: آيه سؤال‏ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‏(سوره انبياء،7) و آيه اذن: وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ(توبه،61). [↑](#footnote-ref-3)